**زندگی عشایر**

مقدمه:

# جامعه عشايري كشور سابقه اي طولاني در تاريخ و فرهنگ ايران زمين دارد. از زمانهاي گذشته تاكنون بخشي از مردم در پهنه جغرافيايي ايران نوعي از زندگي را برگزيده اند كه با استفاده از چراگاه هاي طبيعي، به پرورش دام مي پردازند و فعاليت عمده آنها دامداري است. جامعه عشايري كشور در كنار جامعه شهري و روستايي جامعه سومي را به وجود آورده است. اين جامعه با گذشت قرون، در اثر عوامل گوناگون اهميت خود را از دست داده است. قبل از رژيم پهلوي ايلات و عشاير كشور در نقاط پرجمعيت سهم مهمي در اداره مملكت به عهده داشته اند. به طوري كه ازدوره صفويه به بعد اكثر خاندانهاي شاهي ايران از ايلات برخاسته اند. صفويه، زنديه افشاريه و قاجاريه از جمله سلسله هاي حكومتي ايران هستند كه يكي بعد از ديگري در اثر تفوق بر ساير ايلها و جوامع يكجانشيني اداره كشور را به عهده گرفته اند. بسط و توسعه شهرنشيني و دگرگوني هاي عمده در ساختار اقتصادي و شيوه هاي توليد سبب بر هم خوردن تعادل جامع عشايري شده است. اين تغييرات در اوايل قرن حاضر و آغاز زمامداري سلسله پهلوي در ايران كه بعد از گذشت چند قرن اولين حكومت غير ايلي و عشايري را در كشور به وجود آورده است، بيشتر از هميشه در ايجاد تحول در جامعه عشايري موثر بوده است. عدم دسترسي دولت مركزي و فقدان نظارت آن بر جامعه عشايري در آغاز زمامداري رضاخان و نيز ناتواني دولت در اعمال قدرت در اين جامعه سبب اعمال روش هايي براي دگرگوني در اين جامعه شده است. بدين منظور اعمال يكجانشيني اجباري (تخته قاپو) بين سال هاي 1314 تا 1320 به دستور رضاخان و به منظور استقرار سيطره حكومت مركزي در اقصي نقاط كشور از جمله اهداف دولت مركزي در مورد جامعه عشايري كشور بوده است. در اثر اعمال اين سياست‌ها جامعه عشايري كشور روبه از هم پاشيدگي نهاده. نبود برنامه‌اي صحيح و از پيش آماده براي تغيير الگوي زيستي عشاير از نظام كوچ نشيني به يكجانشيني سبب بروز اختلالاتي چند در اين جامعه شد. بنابراين طبيعي به نظر مي رسد كه جامعه عشايري كشور كه نتوانسته بود خود را با نظام يكجانشيني وفق دهد پس از آغاز جنگ جهاني دوم و آزادي بالنسبه اي كه در اثر سقوط رضاشاه به دست آورده بود مجددا به كوچ ادامه دهد. ليكن درگيري هاي ممتد بين ايلات و حكومت مركزي در سال هاي 30 تا 40 زمينه را براي طرد جامعه عشايري فراهم آورد. اعلام ملي شدن مراتع كشور در 1341 آخرين حربه هاي حكومت مركزي براي سلب استقلال سياسي و اقتصادي عشاير كشور در قلمرو زيستي آنان بوده است. جمعيت عشاير كوچ نشين كشور بدون برنامه ها و سياست هاي اقتصادي مفيد به نفع جوامع يكجانشين تحليل رفت و از اهميت آن كاسته شد آن تعداد از جمعيت عشايري كوچنده كه به زندگي كوچ نشيني ادامه دادند بيشتر از همه قرباني سياست هاي نادرست اقتصادي شدند. در اين دوره عشاير كشوره جامعه اي محروم و عقب مانده را تشكيل مي داد كه ميزان بهره گيري آنان از امكانات و خدمات در مقابل جامعه شهري و روستايي بسيار اندك و ناچيز بوده است بيسوادي- كمبود بهداشت- عدم دسترسي به امكانات رفاهي زندگي و غيره از شاخص هاي مهم زندگي عشاير در اين دره بوده است. اين جمعيت كوچ نشين تا قبل از پيروزي انقلاب اسلامي جامعه اي فراموش شده بود كه در مناطق صعب العبور كوهستاني يا دشتهاي بيكران و لم يزرع، به حال خود رها شده بود. جامعه عشايري بختياري نيز از جمله اين محرومان بوده است. در اين بررسي منظور از عشاير بختياري شامل كل شاخه «هفت لنگ» به انضمام طايفه هاي «موگويي» «مم زايي» و «محمود صالح» از شاخه چهار لنگ و آن تعداد از طايفه زلقي است كه در محدود قلمرو هفت لنگ ها زندگي مي كنند. بزرگ طايفه هاي «زلقي» (زلكي) و «ممي وند» (ميوند) از شاخه چهارلنگ ايل بختياري كه در سرشماري اجتماعي اقتصادي عشاير كوچنده كشور در تيرماه 1366 به عنوان دو «ايل» جداگانه محسوب شده اند.‌

## تعاريفي از مردم شناسي:

مردم شناسي همان طور كه از نامش بر مي آيد كوششي براي شناخت مردم است و در اين راه مجموعه علوم و مدارك و شواهد و وسائل و روش ها را به ياري مي طلبد. مردم شناسي در بعد مكان به مسير آفاق و انفس مي پردازد تا جوامع مختلف انساني را با خصوصيات قومي متمايز ابزار و ادوات گوناگون قوانين و رسوم متنوع و معتقدات متفاوت ملاحظه نمايد و رهاورد سفري از ميراث فرهنگ ها و تمدن هاي معاصر عرضه كند تا بتوان دقيق تر و عميق تر نهادها و بقيادهاي خانواده بزرگ انساني را شناخت.

هرسكوتيس معتقد است كه مردم شناسي هميشه با داشتن موضوع مطالعه اي خاص به فرهنگ به طور كلي مي پردازد. پارسونز نيز قاعده را كه «فرهنگ موضوع مردم شناسي است» مي پذيرد و معتقد است كه مردم شناسي به شناخت جهت هاي فرهنگي كه تابع نظام هاي اجتماعي هستند مي پردازد. لوي اشتروس صنعت يادآوري تكيه بر فرهنگ در مردم شناسي معتقد است كه مطالعات مردم شناسي به ساخت مدل هاي مكانيكي ختم مي شود. (روح الاميني، 1377، 16-90)

كلودي اشتروس مردم شناسي را چنين تعريف مي كن: مردم شناسي اسناد و مدارك حاصل از مردم نگاري را در جهت انجام مقايسه ها مورد استفاده قرار مي دهد و بالاخره مي توان گفت مردم شناسي به معني ائتلاف تركيبي از داده هاي ميداني مردم نگاري است كه به منزله مقدماتي براي تحليل نظري مي باشد. (رنجبر و ستوده، 1380، صص 3—12)

زندگي كوچ نشيني در ايران

**1-تعريف كوچ نشيني- ايل و عشيره**

# واژه كوچ نشيني از مصدر كوچيدن به معني نقل مكان از منزلي به منزل ديگر با ايل و اهل و عيال و اسباب خانه يا مهاجرت و انتقال ايل يا لشگر از جائي به جاي ديگر است. (1)

# ايل كه همواره با كوچ همراه مي باشد واژه اي تركي است به معني دوست، موافق، همراه، يار، رام، مطيع، طايفه، قبيله، گروه و مخصوصاً به مردم چادر نشين اطلاق مي گردد.(2)

در متن تاريخي واژه ايل نخستين بار به هنگام حكومت ايلخانان به كار برده شده است و بر اقوام كوچ نشين و نيمه كوچ نشين شبان دلالت مي‌كند. (3)

عشاير كه مفرد آن عشيره است واژه اي عربي است بمعني برادران قبيله، قبار، نزديكان و خويشاوندان، دودمان و اهل خانه. در قرآن به مناسباتي چند از عشيره بمعني خويشان ذكر شده است. «قل ان كان آباء كم و ابناءكم و اخوانكم و عشيرتكم …» (4) و يا «انذر عشيرتك الاقربين»(5)

به نظر مي رسد كه افراد يك گروه كوچ اگر عمدتا با هم داراي نسبت هاي خويشاوندي نسبي و سبب هستند وبه طور كلي يك شبكه خويشاوندي را تشكيل مي دهند كه در مواردي رابطه خويشاوندي ميان آنها پنهان است.

# تعريف كوچ نشيني

عنوان كوچ نشيني انواع مختلف معيشت مبتني بر كوچ و جابجائي اقوام انساني را مي توان مطرح كرد. اين پديده تا حد زيادي مربوط به شرايطي است كه طبيعت بر انسان تحمل مي‌كند. مي توان گفت كه كوچ نشيني نوعي زندگي و معيشت انساني است كه در آن دامپروري اساس فعاليت اقتصادي را تشكيل مي دهد. ويژگي بارز اين نوع زندگي تحرك مكاني و جابجائي گروه هاي انساني است. (6) به عبارت ديگر كوچ نشيني حركت متناوب و ساليانه گروه هاي انساني است كه براي تهيه وسيله ارتزاق خود بسته به نوع زندگي و تمدنشان از جائي به جاي ديگر كوچ مي‌كنند. اين شيوه زندگي به اشكال مختلف از ديرباز در جهان برقرار بوده است. ولي مهمترين و رايجترين آن عبارتند است «نوماديسم شباني» كه نسبت به ساير شيوه ها پيشرفته تر مي باشد و مفهوم آن عبارت است از شيوه اي از زندگي متحرك ساليانه و موسمي كه گروهي از مردم همراه با چارپايان خود از محل چادرهاي اردوي زمستاني تا چراگاههاي تابستاني انجام مي دهند و مجدداً در فصل سرما به اردوگاه زمستاني باز مي گردند. (7) مي توان گفت كه كوچ نشيني گونه‌اي زندگي متحرك انساني است كه در آن نگاهداري و پرورش دام و چارپا و بهره برداري از آنها اساس فعاليت اقتصادي را تشكيل مي دهد و انسان ها بنا به اقتضاي معيشت و تحت تاثير شرايط طبيعي و جغرافيايي براي تامين غذاي حيوان به دنبال منابع آب و چراگاههاي طبيعي به طور دائمي يا موسمي از جايي به جاي ديگر در حركت و كوچ اند. زندگي كوچ نشيني داراي ويژگي هايي است كه آنرا از ساير انواع زندگي اجتماعي متمايز مي سازد و مهمترين اين ويژگي ها عبارتند از:

1. وابستگي انسان به حيوان
2. استفاده از چراگاه هاي طبيعي
3. كوچ يا جابجائي انسان و دام به منظور بهره گيري از چراگاه هاي طبيعي و احتراز از سرما و گرماي شديد

هيچ كدام از عوامل مذكور به تنهائي نمي تواند پديده كوچ نشيني به معني موردنظر ما را تبيين كند. زيرا اولاً تنها كوچ نشينان نيستند كه به حيوان وابسته اند بلكه چه در ايران و چه در كشورهاي صنعتي گروه هايي وجود دارند كه زندگي خود را از طريق پرورش حيوانات تامين مي كنند. بدون اينكه زندگي كوچ گري داشته باشند. ثانياً استفاده از چراگاه هاي طبيعي تنها مختص كوچندگان نيست بلكه روستانيشنان نيز از مراتع طبيعي استفاده مي كنند. ثالثاً كوچ به تنهايي نمي تواند مفهوم زندگي كوچ گري را به معني عشاير مورد نظر او را برساند چنانچه اغلب كولي ها هم زندگي كوچ گري يا چادر نشيني را دارند بدون اينكه از مراتع بهره برداري كنند يا وابسته به حيوان باشند. كولي ها در اطراف آبادي چادر مي زنند و با عرضه كارهاي دستي تعمير لوازم مورد نياز امرار معاش مي كنند. اما كوچ نشينان كه پايه اصلي معيشت آنها را دام و مرتع تشكيل مي دهد شرايط جغرافيايي در امر جابجائي و تحركات مكاني شان بيش از هر عامل ديگر تاثير دارد. به همين جهت قلمرو زندگي عشاير كوچ نشين محدود به محيط جغرافيايي خاص است در نتيجه آنها مجبور شدند كه مسير حركت خود را طوري انتخاب كنند كه به چراگاه هاي طبيعي دسترسي داشته باشند. غالباً سعي دارند از آبادي ها دور باشند، زيرا ممكن است بر اثر لطمه اي كه دام به مزارع روستائيان وارد مي آورند بين آنها درگيري ايجاد شود. (1) (منبع قبلي/ صص 13 و 14)

2- انواع كوچ نشيني

كوچ نشيني بر حسب شرايط محيط جغرافيايي و نوع حيواني كه زندگي كوچ نشين بدان وابسته است به دو گونه كوچ افقي و كوچ عمودي تقسيم مي شود.

**الف- كوچ افقي:** كوچ افقي مربوط به بيابان هاي خشك هموار و بسيار وسيع است در اين سرزمين ها آب و علف بسيار كمياب است و شرايط محيط تنها براي نگهداري شتر مناسب مي باشد كوچ افقي ميان قبايل شتر دار در صحراي عربستان و سرزمين هاي مشابه آن ديده مي شود. شترداران به همراه چارپايان خود با تحمل سختي هاي فراوان تا آنجا كه به مانعي برخورد نكنند سراسر دشت ها را به جستجوي آب و گياه مي نوردند. بعقيده ابن خلدون …. باديه نشيني در زندگي مشقت بار معلول اين است كه امرار معاش خود را از كار شترداري به دست مي آورند و ناگزيرند مراقب تولد و تناسل و وضع چرانيدن اين حيوان باشند پس در حقيقت شتر آنان را به اين زندگاني و به سوي آن شدت ها مي كشاند تا … از درختان آن گونه سرزمين ها خوراك شتر را فراهم مي سازند و در ريگزار نواحي مزبور جايگاه مناسبي براي زائيدن آن بجويند.(9) كمي آب در صحرا سبب مي شود كه هر قبيله چاه آبي مخصوص به خود دارد كه استفاده از آن براي قبيله ديگر ناممكن است گاه در مجاور اين چاه نخلستاني پديد آورده اند در اين گونه موارد قبايل شتر دار معمولا مسير كوچ معين را ترتيب مي دهند تا از لحاظ آب در مضيقه نيفتند. اين مردم به كار كشت و زرع ناآ‎شنا هستند زيرا توقف آنها در يك محل به حدي نيست كه بتوانند بذري بيفشانند به محصول برسانند. و درو كنند.اين قبال بسيار ابتدائي زندگي مي‌كند و با جوامع يكجانشين ارتباط زيادي ندارند. جز اينكه در پاره اي موارد كه گروه يكجانشينان بر سر راه كوچ آنها قرار مي گيرند برخوردهائي بروز مي‌كند كه گاه به زد و خوردهاي خوني منجر مي گردد. (10) قبيله هاي كوچ رو مردمي جنگ جو و سلحشورند و همانند طبيعت كه آنا را در برگرفته است سرسخت و خشن اند و داراي ويژگي شخصيتي متمايزي هستند كه ابن خلدون از آن به عصبيت ياد كرده است. در صحراي عربستان اقوام كوچ رو و باديه نشين بر اساس قانون تنازع بقاء كه در بيابان هاي خشك و سوزان حاكم است همواره در معرض خطر هجوم قبايل ديگري قرار دارند بنابراين ناگزيرند هميشه در حال دفاع از موجوديت قبيله خود باشند و براي بقاء خود در بيابان بايد به حكم ضرورت عصبيت داشته باشند. (11) عصبيت داراي همان مفهومي است كه دوركيم جامعه شناس فرانسوي در قرن 19 از آن به عنوان انسجام يا پيوستگي مكانيكي و به معني همگرائي و يارگيري ياد كرده است در حقيقت فرد كوچ نشين به هنگام جنگ و دفاع از قبيله خود را به جلو مي اندازد و چه بسا كه خود را فداي مردم قبيله كند. آنچه كه فرد را به چنين عملي وادار مي‌كند همان عصبيت يعني رابطه اي است مثبت كه بين او و افراد ديگر قبيله وجود دارد. مي توان گفت در جنگ ها عصبيت افراد قبيله يكي از عوامل موثر در پيروزي آنهاست. هرگروه كه عصبيت بيشتري داشته باشد غلبه بر دشمن براي او بيشتر است و از آنجا كه در اجتماعات كوچ نشين نسبت به يكجانشينان به سبب شرايط اقتصادي و اجتماعي عصبيت بيشتري وجود دارد اغلب در جنگها با مردم يكجانشين پيروزي نصيب آنها مي شود. اين پديده را تاريخ گواهي داده است. (از منبع قبلي/ همان ص 25 و 26)

**ب- كوچ عمودي:** كوچ عمودي به نوعي كوچ اطلاق مي شود كه جابجائي يا نقل مكان دشت و كوه يعني ناحيه پست به ناحيه مرتفع پائين به بالا و بالعكس صورت مي گيرد. روشن است به هنگام تابستان كه هواي مناطق جلگه اي گرم مي شود علوفه مراتع مي خشكد و از بين مي رود. در مقابل مناطق كوهستاني و مرتفع داراي علفزار و مراتع سرسبز است در نتيجه دامپروران به منظور بهره وري ازمراتع و چراگاه هاي طبيعي و فراوان مناطق حتي اگر اين مناطق در فاصله هاي بسيار دور قرار گرفته و راهي دشوار داشته باشند به همراه گله اي دام به سوي آن حركت مي كنند فصول گرم را در ييلاق مي گذرانند و به هنگام سرما از كوهستان به دشت (گرمسير) سرازير مي شود. اين نوع حركت و كوچ كه زندگي ييلاق قشلاقي ناميده مي شود در مناطق: فارس، بختياري گرگان، بلوچستان و آذربايجان، كردستان، خراسان، خوزستان، مازندران و بسياري ديگر از مناطق عشايري ايران متداول است. زندگي ييلاق، قشلاقي را مي توان نوعي كوچ نشيني موسمي يا نيمه كوچ نشيني و به عبارتي «و جانشيني» دانست.

ايلات و عشاير ايران كه داراي اين نوع كوچ نشيني هستند محل هاي مسكوني زمستاني و تابستاني مشخصي دارند محل هاي زمستاني آنها دهكده هاي جلگه اي است و تابستان ها را در چادرها به سر مي برند. مثلا ايلات بختياري زمستان ها در دشت هاي خوزستان زندگي مي كنند و تابستان ها را با طي مسافتي حدود 500 كيلومتر در مناطق كوهستاني نزديك اصفهان به سر مي‌برند. (3) (از منبع قبلي/ صص 28 و 27)

كوچ و علل آن در بختياري:

بختياري ها شعبه اي از قوم لر هستند كه در جنوب غربي ايران زندگي مي كنند و هنوز تعداد قابل ملاحظه اي از آنها كوچ نشين هستند. كوچ آنها نيز به خاطر عوامل اكولوژيكي متفاوت است. كوهستان (منطقه بياباني) و دشت (منطقه گرمسيري) صورت مي گيرد و از انواع عمودي است.

بر اساس مطالعه اي كه درباره طايفه بامدي يكي از طوايف بختياري انجام داده اند انگيزه و كوچ آنها را به شرح زير توصيف كرده اند:

برخلاف تصور عمومي عامل مهاجرت هاي فصلي طايفه ها از گرمسير به سردسي و وارون آنها تنها جستجوي علف نيست. ممكن است در گذشته اي دور چنين بوده باشد اما اكنون انگيزه هاي ديگر نيز پيدا كرده است. گرمسير و سردسير طايفه هاي بختياري در دو سوي رشته كوه هاي زاگرس قرار گرفته است و اين طايفه سالي دو بار از خط الرأس اين كوه هاي مي گذرند. تقريباً بهار و تابستان را در دامنه هاي شمالي و شمال خاوري و پائيز و زمستان را در دامنه هاي جنوبي و جنوب باختري و باختر زردكوه به سر مي برند. بنابراين مردمي اند كوه نشين كه هيچگاه از زاگرس جدا نمي شوندك در تابستان كه قسمت هاي جنوب باختري زاگرس چون مس گداخته مي گردد و علف زارهاي آن مي خشكد، ناحيه شمال و شمال خاوري چراگاه هائي سرسبز و هوائي خنك و دلپذير دارند و در زمستان كه سردسير در برف و يخ فرو مي رود منطقه گرمسير بهار خود را آغاز مي‌كند. انگيزه هاي ديگر كوچ عبارتند از:

1. در شرايط كنوني يكي از علل بسيار مهم و اساسي كوچ هاي ساليانه گرمي فوق العاده بهار و تابستان در گرمسير و سردي تحمل ناپذير زمستان هاي سردسير است كه اين هر دو موجب مرگ و مير علفزارها و در نتيجه از دست رفتن منابع غذايي مورد نياز دامها مي گردد. بختياري ها با بنيه مالي ضعيف و نداشتن وسايل زندگي عدم استفاده از دانش وتكنولوژي جديد مقهور طبيعت است و ناچار بايد در برابر ناسازگاري هاي آن براي يافتن امكانات مناسب بازندگي خويش فرار كند. كوچ به سوي سردسير كه در حدود بيستم فروردين انجام مي گيرد، فراري است از گرما و از چراگاه هايي كه به خشكي وبي علفي مي گرايند. و كوچ از سردسير به جانب گرمسير كه در شهريور و مهر انجام مي گيرد فراري است از سرما و برفي كه به زودي علفزارهاي آن منطقه را خواهد پوشاند. از اين روست كه حتي كساني كه دام هاي خود را از دست داده اند نيز قادر به كشيدن بار و بنه ناچيز خود باشند از همين آهنگ پيروي مي كنند.‌ (دكتر اسكندر امان الهي، بهاروند/ 1360/ ص 48)

2-دوجاكاري:

قبلا گفتيم كه طايفه ها با هم در گرمسير وسردسير كشت و زرع مي كنند و طبيعي است كه اين امر نيز بنوبه خود جاذبه اي ايجاد مي‌كند كه مرد بختياري را از گرمسير به سردسير و از سردسير به گرمسير مي كشاند. (منبع قبلي/ ص 148)

3-گردآوري بلوط:

در پائيز كه طايفه ها به گرمسير برگشته اند درختان بلوط كه مخصوصا در كوه «اديو» انبوه بوده اند بار خود را رسانده اند. بختياري ها ميوه هاي بلوط را مي چينند و از آرد ان ناني تهيه مي كنند كه خوراك قسمتي از سالشان را تشكيل مي دهد. آرد بلوط به مقدار كمي در بين خود بختياري ها خريد و فروش مي شود. (منبع قبلي/ ص49)

4-عادت:

اين عامل روانشناسي نيز به نوبه خود سهمي در به حركت درآوردن طايفه از اين سو به آن سو و ازآن رو به اين روي زاگرس دارد. روزي كه ايل به جانب سردسير به حرت در مي آيد كساني كه به علت نداشت حيوان باركش مجبور به ماندن هستند شوري حسرت بار در دل خود احساس مي كنند. (منبع قبلي/ ص 49)

5-ارزان تر بودن كالاهاي مصرفي در گرمسير:

اختلاف سطح قيمت در سردسير و گرمسير نيز در برگشت خانوارها به گرمسير موثر است. به طور كلي قيمت كالاهاي مصرفي در ييلاق گرانتر از گرمسير است. (با مدي، طايفه/ از بختياري ص 33- 35)

زمان كوچ:

زمان كوچ طايفه هاي هفت لنگ شمال كارون از گرمسير به سردسير و از دهم فروردين تا اوايل اردبيهشت است. زمان قطعي كوچ از سردسير به گرمسير براي تمام طايفه ها تاريخ معيني ندارد بلكه به طور معمول از واسط شهريور آغاز و آخرين دسته هاي عشاير در اواسط مهرماه منطقه سردسير را پشت سر مي گذارند. براي حركت به سوي گرمسير معمولا بين نقش هاي هر تيره اي قرار گذارده مي شود و سپس هر چند مال كه يك تش را تشكيل مي دهند با هم عزم كوچ مي نمايند. تا جائي كه ما آگاهي يافتيم عوامل زير بر زمان كوچ طايفه ها و تش ها از گرمسير به سردسير آوردن آن اثر مي گذارد‍:

1. مكان طايفه در گرمسير و سردسير از نظر دوري و نزديكي به منطقه ديگر
2. علف
3. داشت يا نداشت زمين در گرمسير يا سردسير
4. اختلاف هاي قبيله
5. وضع محصول كشاورزي
6. گرما و سرماي پيش رس

فاصله دو منطقه گرمسير و سردسير را بين 15 تا 25 روز با طي 13 تا 17 منزل مي پيمايند:

(دكتر اسكندر امان الله بهاروند/ 1360/ ص 50 و 51)

به منظور سامان بخشي به اموري نظير استفاده مطلوب از مراتع همكاري در مراحل كوچ- حفظ و نگهداري قلمرو- دفاع از قلمرو و متعلقات آن و … ايل به گروه هاي اجتماعي خويشاوندي كوچكتر تقسيم مي شود كه عبارتند از:

خانوار: كوچكترين واحد اجتماعي است كه معمولاً در اشكال هسته اي و گسترده پابرجاترين نهاد اجتماعي را تشكيل مي دهد.

سال: اجتماع چند خانوار چادر نشين كوچ رو است كه تحت سرپرستي فردي معين زمينه شكل گيري اين واحد اجتماعي فراهم مي شود. خانوارهاي تشكيل دهنده مال داراي روابط خويشاوندي نزديك هستند.

اولاد: مفهومي خويشاوندي است و از پيوند خوني روساي خانوارهاي تشكيل دهنده «مال» ها تحقق مي يابد. در شبكه خويشاوندي ايل بختياري بين «مال» و «اولاد» تشكيل ديگري به نام «كربو» نيز وجود دارد.

تيره (تش): از چند اولاد كه عمدتا داراي نياي مشتركي هستند به وجود مي آيد.

طايفه:

مشخص ترين و اصلي ترين واحد اجتماعي بختياري هاست كه عمدتاً واحدهاي اجتماعي داخل آن با هم قرابت و خويشاوندي دور و نزديك داشته و در چندين نسل سبباً يا نسباً به نياي مشتركي متصل مي گردند.

چرا قوم بختياري و لر را به اين نام خواندند؟

درباره اين پرسش همه نويسندگان و پژوهشگران اختلاف نظر داشته اند. بارون دوبد در سفرنامه خود به كتيبه هاي عيلامي روزگار اوليه ابراهيم نبي و ملتي كه پيش از دوران عظمت پادشاهي آشور و بابل در خاور زمين در اين نواحي مي زيسته اند اشاره كرده است غالباً اين آرزو را در دل خود پرورانده بودم كه روزي به سرزمين بختياري كه با لشكر كشي اسكندر كبير و جانشينان او مرتبط بود و در عين داشت مكان هاي جالب و فراوان چيز زيادي ازآن نمي دانستيم نفوذ كنيم به ويژه اين نكته بيشتر اهميت داشت كه نواحي واقع در جنوب اين كوه عظيم احتمالاً محل كتيبه هاي عيلام قديم مات نيرومند روزگار اوليه ابراهيم نبي است ملتي كه پيش از هرات عظمت پادشاهي آشور و بابل در خاور زمين در اين نواحي مي زيستند.(1)

­(دوبد در هنگام رسيدن به سرولا sarila محل سكونت افراد زنگنه آنان را از طايفه كرد كرمانشاه دانسته است كه نادر شاه هنگام كوچاندن بختياري ها به سوز تركمنستان ايشان را در اين مكان مستقر ساخته است.(2)

از اين نوشته معلوم مي شود كه نادرشاه بختياري ها را به حدود تركمنستان تبعيد كرد و زنگنه را به سر و مهاجرت داد دوبد با توجه به قضاوت زبان مردم بختياري كه فارسي شكسته و حاوي بسياري از كلمات و اصطلاحات قديمي منسوخ است به اين نتيجه رسيده است كه بختياري ها ساكنان عهد كهن اين سرزمين لر بزرگ بوده اند.‌(3)

ريپلي (Riply) يكي از اروپائيان است كه در سال 1899 درباره نژادهاي جنوب غربي آسيا بحث كرده بود. درباره لرها مي نويسد: «لرها بلندتر و تيره رنگ ترند و موي آنها مشكي است بايد اضافه كرد كه از نوع سر دراز هستند و صورت بيضي شكل و قيافه منظم دارند و همه خصوصيات آنها با خصوصيات افراد ساكن در حوالي مديترانه تطبيق مي كند»(4)

نويسنده مذكور لرها را در مقايسه با مردم فارس اطراف تخت جمشيد و شمال شرقي خليج فارس تركن ها و تاتارها به نتيجه فوق رسيده است.

لردكرزن انگليسي پس از اظهار عجر و ناتواني در تشخيص منشا قومي مردم لر مي نويسد. اكثريت نويسندگان بر اين قول اند كه ايشان را از اصل و تبار آريايي و بنابراين ايراني اند و پيش از ورود تازيان ترك و تاتار در اين سرزمين بوده اند.(1).

متأسفانه اغلب نويسندگان نظريات خود را با احتمال درباره اصل و نژاد قوم لر بيان كرده‌اند. به اين جهت بود كه كرزن نظريه فوق خود را پس از پرسش هاي ذيل داده است. اين موضوع كه لرها از چه قوم و طايفه اي بوده اند و از كجا آمده اند از رازهاي باز نشده تاريخ بوده است و خواهد بود. پروفسور گيريشمن با حفاري در غار پيده Pabde در كوه هاي بختياري در شمال شرقي شوشتر موفق به يافتن بقاياي انسان عهد پيش از تاريخ گرديد. كه آن را مربوط به ده تا پانزده هزار سال پيش از ميلاد دانسته اند. در لرستان آثار دوره پالئوتيك و نزديك به چهل هزار سال پيش از ميلاد مسيح به دست آمده است. كاسيت ها يا كاسيان قبايل كوهستان نشين بودند كه در ناحيه واقع ميان ماد و عيلام يعني لرستان كنوني زندگي مي كردند كه در ساخت مصنوعات مفرغي چيره دست بودند بنا به تحقيق وياكونف دانشمند روسي گواه منشاء نژادكاسيان نزديك به پنجاه كلمه و نام خاص است كه با ترجمه به زبان الوي در متون لغوي آشوري وبابلي محفوظ مانده است به عقيده دياكونف زبان كاسيان با زبان عليامي يكي داشته است و شايد با آنها (كاسيان با عيلاميان) خويشاوندي هم داشته اند. كاسيان از آغاز هزاره سوم قبل از ميلاد در اين كوه ها زندگي مي كردند به احتمال قوي قبايل لر كنوني از اعقاب ايشان اند و در سرزمين سكونت دارند كه با نام ايشان لرستان خوانده مي شود … به استناد تحقيق گاهي تا پايان قرن هفدهم قبل از ميلاد در سرزمين كاسيت ها يعني لرستان كنوني سلطنت كرده اند و هشت سال پس از مرگ و مير همورابي بر كشور بابل تاختند و نزديك به شش قرن حكمراني آنان بر بابل ادامه يافت و پس از آن كه شوتروك ناخونته اول پادشاه عيلام بابل را به طور قطعي شكست داد. آخرين نماينده سلسله كاسي را از بابل برانداخت و پسرخود دكويتر ناخونته را به جانشيني او انتخاب كرد منقرض شدند و با روي كار آمدن آشور و شكست عيلام از آشور كاسيان نيز مغلوب آشوريان شدند. ولي تا قرن 7 قبل از ميلاد آشوريان هنوز ناحيه لرستان را به عنوان كاسي مي شناختند. كاسي ها قديمي ترين ساكنان و حكام آريايي لرستان بوده اند كه احتمالا تا زمان انقراض هخامنشيان نيز سلاله آنها باقي بوده اند و تاثير تمدن و فرهنگ و هنر آنان در تشكيلات و تمدن مادها و هخامنشيان غير قابل انكار است. بنابرآنچه از دكتر عبدالحسين زرين كوب نقل شد متوجه شديم كه ادعاي سردار اسعد درباره اين كه ايل بختياري از نسب آل بويه و اصل آل بويه از ساسانيان بوده است درست نيست و اين گفت او متكي بر حقيقت منبع و ماخذ صحيحي نيست. افزون بر اين كه به نظر مي آيد كه بوميان براي جلب ياراني براي مقابله با خلفا و فراهم آوردن زمينه سياهي مطلوب آرزو هاي ايرانيان كه خواهان استقلال سياسي اقتصادي و فرهنگي كشور خود بودند. دست به اشاعه چنين انديشه اي زده اند. انتساب بختياريان به آل بويه احتمالاً درست باشد. و سردار اسعد ممكن است با استفاده از محفوظات سينه به سينه مردم بختياري كه از اجداد و نياكان خود به ارث برده اند در كتاب خود مطرح كرده بود آن گونه كه از محفوظات سالمندان و مهمترين قبيله منبه بر مي آيد خاندان آل بويه اصلا از همين قبيله عرب عدناني بوده اند و جنبه عمومي قيم جد اعلاي قبايل بنوتميم است… شاخه هفت لنگ از نژاد طوايف مختلفي تشكيل يافته است به گونه اي كه او گرمترين نقاط دره كارون شما با تيره هاي گوناگوني برخورد مي كنيد كه عرب نژاد هستند و واژه هاي عربي زيادي در گويش آنان به كار گرفته مي شود. اين طايفه معروف به عرب گاوميش هستند و از طريق نگهداري و پرورش گاوميش امرار معاش مي كنند…. چند طايفه ترك نيز جزو ابواب جمعي وخراجگذاري ايل خاني هفت لنگ قرار دارند و احتمالاً اينان از نژاد و شاخه هاي ايل قشقايي مي باشند. طايفه عرب علي بيگي نيز از انشعابات دوركي ها است كه نسبشان به قبيله اي عرب به نام مهاوي مي رسد. اينان از قديم الايام تاكنون در روستاي بليدت نزديك شوشتر زندگي مي كنند و در اصل يكي ازشاخه هاي قبيله بني طرف به حساب مي آيند. نژاد بابادي به قبايل زرد عرب كه در بين النهرين مي زيند مي رسد.

اينان در زمان خلفاي عباسي به بصره كوچ كرده اند و به مدت شش سال اقامت گزيده اند. دكتر امان الله بهاروند در صدد اصلاح نام قبايل فوق الذكر برآمده است و كوشيده است تا صيغه بختياري به آنها دهد.

1. استركي، آستري، بختياري
2. هماكويه: حماكويه، بختياري
3. بختياري: مخقاري، بختياري
4. جوانكي: جانكي، بختياري
5. بيدانيان (بنداييان): بندوني، بختياري
6. زاهد (زماديان): ؟ ، بختياري
7. آشكي (استكي): استكي، بختياري
8. كوي ليراوي: ليراوي، كوه گيلويه
9. مماسني: ممسني، ممسَني. (سكندر امان الهي هاروند/ 1360/ص 131)

**منطقه بختياري**

منطقه بختياري در جنوب غربي ايران در امتداد رشته كوه هاي زاگرس مياني واقع شده است اين منطقه از شرق به استان اصفهان از شمال به استان اصفهان ولرستان، از جنوب به كهگيلويه و بوير احمد و از غرب به استان خوزستان محدود است. طوايف بختياري از ديرباز در آن سر مي برند. بختياري ها مشتمل بر شهرستان هاي داران و فريدونشهر (از استان اصفهان) اليگودرز از استان لرستان و شهرستان هاي دزفول- انديمشك- مسجد سليمان- ايذه و شوشتر از استان خوزستان و شهرستان هاي برجن- لردگان و فارس از استان چهار محال بختياري است كه در آن ايل بختيراي زندگي مي‌كند. منطقه به دو قسمت ييلاق و قشلاق تقسيم مي شود. قسمت ييلاقي عبارت است از شهرستان هاي فارسان- بروجن- الردگان- اليگودرز- داران وفريدونشهر وقسمت قشلاقي عبارت است از شهرستان‌هاي ايذه- دزفول- انديمشك- مسجد سليمان و شوشتر- وسعت منطقه بختياري 39900 كيلومتر مربع برآورد و محاسبه شده است.

آب و هوا:

منطقه بختياري به جهت ويژگي هاي اقليمي در پستي و بلندي در هر يك از قسمت هاي ييلاق و قشلاق خود آب و هواي جداگانه اي دارد.

**الف- قسمت ييلاقي**

آب وهواي قسمت ييلاقي بر اثر عوامل موثر جوي داراي خصوصيات ويژه اي است كه مهمترين آنها زمستان هاي بسيار سرد و تابستان هاي معتدل و كوتاه است. ارتفاعات بيش از دو هزار متري موجب شده كه در اكثر نقاط آن از اواسط فصل پائيز تا فروردين ماه برف ببارد وحرارت منطقه از حد معيني تجاوز نكند. از اواخر ارديبهشت هوا رو به اعتدال گذاشته تا اواسط مردادماه رو به گرمي مي رود. گرمترين ماه هاي سال تير و مرداد است. پربارانترين ماه هاي سال در قسمت هايي كه ارتفاع كمتري دارند نظير دشت «چغاخور» و «گندمان» ارديبهشت و آبان و در دره هاي «زردكوه» و دره «دوپلان» ارديبهشت ماه است. نقاط مرتفع مانند «چلگرد» و دامنه هاي زردكوه باران كمتري داشته و حداكثر آن در دهه اول مهرماه است. شهر كرد به عنوان مركز ييلاق در 1370 جمعاً 122 روز يخبندان داشته است. ميزان بارندگي سالانه آن در همين موقع از سال برابر 491 ميلي متر است و معدل بارندگي آن بين سال هاي 69-1340 (سي ساله) برابر 243 ميلي متر است. حداكثر درجه حرارت در شهر كرد 6/38 درجه سانتي گراد است و حداقل‌‌ آن 4/23 درجه سانتي گراد است.

**ب- منطقه قشلاقي**

هواي مناطق كوهستاني شمال و مشرق خوزستان كه محل استقرار قشلاقي ايل بختياري است در زمستان ها معتدل و تابستان هاي گرم و طاقت فرساست. با آن كه اين منطقه از تاثيرات عوامل اقليمي استان به دور نيست. اما به جهت وضعيت توپوگرافي مخصوص به خود از ميزان بارندگي بيشتر با پراكندگي مناسب تري برخوردار است. اهواز كه تقريباً در مركز دشت خوزستان واقع شده در 1370 برابر 292 ميلي متر باران دريافت كرده در حالي كه دزفول به عنوان شاخص منطقه قشلاقي حدود 3/405 ميلي متر بارندگي داشته است. دزفول در سال هاي 66-1340 داراي معدل حداكثر درجه حرارت 20 ساله اي برابر 6/53 درجه سانتي گراد و حداقل مطلق 5/9- درجه سانتي گراد بوده است. (دكتربهرام اميراحمديان/ 1378/ ص 20)

پوشش گياهي

پوشش گياهي سرزمين بختياري را در گروه ايران- توران ذكر كرده اند. در اين سرزمين همان طور كه آب و هوا متنوع است گياهان هم داراي تنوع هستند. (منبع قبلي/ ص 21)

كشاورزي:

بر اساس نتايج سرشماري اجتماعي- اقتصادي عشاير كوچنده كشور در تيرماه 1366 خانوارهاي ايل بختياري اداره 28491 بهره برداري كشاورزي را عهده دار بوده اند. از اين تعداد 5/93 درصد به صورت اختصاصي، 0/5 درصد شريكي با عشاير و 2/1 درصد به صورت شريكي با غير عشاير اداره مي شده است. همچنين 3/0 درصد از بهره برداري‌هاي متعلق به غير عشاير بوده است. از كل بهره برداري هاي كشاورزي ايل بختياري، فعاليت 5/26 درصد «فقط دامداري» 5/54 درصد «دامداري و زراعت»، 9/0 درصد «دامداري و باغداري» 4/11 درصد «دمداري و زراعت و باغداري» و 8/6 درصد مربوط به ساير فعاليت هاي كشاورزي بوده است. بنا به اطلاعات فوق، 2/93 درصد از بهره برداري هاي كشاورزي داراي فعاليت دامداري بوده اند كه به صورت دامداري تنها و يا توام با ساير فعاليت هاي كشاورزي بوده است. فعاليت بخش كشاورزي در ايل بختياري از دو قسمت عمده «دامداري و نگهداري طيور» و «زراعت و باغداري» تشكيل مي شود.

به جهت اهميت دامداري در ايل بختياري و بنا به اطلاعات فوق ابتدا درباره «دامداري و نگهداري طيور» و سپس درباره «زراعت و باغداري» بحث خواهيم كرد. اما قبل از پرداخت به بحث درباره دامداري، لازم مي دانيم درباره «مال» كه واحد بهره برداري دامي در ايل بختياري است اشاره بكنيم. (دكتر بهرام اميراحمديان/ 1378/ ص 93)

مال- واحد بهره برداري دامي در ايل بختياري

كوچكترين واحد بهره برداري دامي در ايل بختياري كه از چند خانوار تشكيل مي شود «مال» ناميده مي شود. مال در زبان لري به معني «اسب»، «منزل»، «خانه» و «ثروت» به كار مي رود. در حال حاضر در بين خانوارهاي كوچنده «مال» كوچكترين رده ايل است. اين رده كوچنده از تعداد خانوار تقريباً داراي ثبات است. اعضاي خانوارهاي تشكيل دهنده اين واحد بهره برداري با يكديگر قرابت و همخوني دارند. در بيشتر طايفه هاي ايل، تعداد متوسط خانوارهاي يك مال حدود 5 تا 10 خانوار است. در ادبيات امروز طايفه هاي ساكن شده «مال» مترادف با «آبادي» به كار برده مي شود. در طايفه هاي كوچ رو نيز «آبادي» همان معني «مال» را دارد. در ايل بختياري مترادف واژه «او به» در ايالات ترك «ايشوم»، «حشام»، «بيله»، «كرنگ»، «جرگه» در ساير ايلي هاست. تعداد چادرهاي مال تقريباً با تعداد خانوارها برابر است. گاهي در اثر فقر دو يا چند خانوار زن و شوهري در يك چادر زندگي مي كنند و گاهي بر اثر ثروت و دارائي يك خانوار بيش از يك چادرمي تواند داشته باشد. در مال، خانوارهاي عضو، چادرهاي خود را به گونه اي برپا مي كنند كه از هر سو به پيرامون خود مسلط باشند. علت اين امر آن است كه در مواقع خطر از وضعيت يكديگر آگاهي داشته و به هنگام بروز حوادث بتوانند به ياري هم بشتابند. مال يك واحد توليدي تعاوني سنتي است. خانوارهاي يك مال براي چراي دام ها، از مراتع مشتركي كه به طايفه، تنش يا اولاد تعلق دارد، استفاده مي كنند. يكي از علل عمده تشكيل «مال» همين عامل است در اين واحد توليدي دام ها به صورت اشتراكي چرانيده مي شود.

استفاده از نيروي كار اعضاي مال در چرا دوشيدن دام، توليد فرآورده هاي دامي شير، پشم چيني، موچيني و غيره به صورت ياوري صورت مي گيرد. پس از چراي مشترك دام، دام هاي مربوطه به هر خانوار بهره بردار به كنار چادر خانوار رفته و در محلي به نام قاش نگهداري مي شود. تعداد دام خانوار هاي بهره بردار يك مال تاثيري در بهره برداري از مراتع ندارد. سرانجام اينكه مال در بختياري ها در هنگام كوچ نيز به عنوان واحدي كوچنده عمل مي كند. (منبع قبلي/ ص 94 و 95)

دامداري: تعداد دام

بر اساس اطلاعات سرشماري اجتماعي، اقتصادي عشاير كوچنده كشور در تيرماه 1366 در بين خانوارهاي بهره بردار دامدار ايل بختياري، 728647 راس گوسفند و بره نگهداري مي شده است كه 9/7 درصد از گوسفند و بره جامعه عشايري كشور را به خود اختصاص داده است. تعداد بز و بزغاله نگهداري شده در زمان سرشماري در ايل بختياري برابر 904759 راس بوده كه شامل 8/11 درصد از كل بز و بزغاله جامعه عشايري بوده كه نسبت به تعداد گاو و گوساله جامعه عشايري كشور برابر 5/10 درصد بوده است به اين ترتيب به طور متوسط براي هر خانوار ايل بختياري 26 راس گوسفند و بره، بز و بزغاله و كمتر از يك راس گاو و گوساله وجود داشته است. بر اساس همين اطلاعات در بين خانوارهاي دامدار بختياري 221 راس گاوميش و بچه گاوميش و 51 نفر شتر از شتر نگهداري مي شده است. چهارپايان باربر موجود در ايل بختياري به ترتيب شامل 1240 راس اسب و كره اسب، 25180 راس قاطر و استر و 28116 راس الاغ و كره الاغ بوده است. بنابراين به طور متوسط هر خانوار ايل بختياري 2 راس چارپاي باربر در اختيار داشته است. (منبع قبلي/ ص 97)

نگهداري، تعليف و تغذيه دام

بختياري ها دام هاي خود را در منطقه ييلاقي اكثراً در فضاي آزاد نگه مي دارند. در بعضي از مناطق ييلاقي، در صورت وجود محل سرپوشيده دام هاي خود را در طويله- غار شكاف كوه ها و يا چادر نگهداري مي كنند. در منطقه قشلاقي در فصل پائيز دامها در فضاي آزاد و در فصل زمستان و مواقع بارندگي در محل هايي سرپوشيده نگهداري مي شود. چون تعدادي از خانوارها در منطقه استقرار قشلاقي در آبادي هاي قشلاقي ساكن مي شوند نگهداري دام آنها اغلب در طويله هاي سرپوشيده انجام مي شود. آن تعداد از خانوارها كه در قشلاق در چادر به سر مي برند هنگام سرما يا بارندگي دام هاي خود را در محل هاي سرپوشيده اي چون چادر، شكاف كوه ها و يا پناه صخره ها نگهداري مي كنند. براي آگاهي بيشتر به شرح فعاليت نگهداري، تطيف، تغذيه و شيردوشي دام ها در هر يك از دو منطقه مي پردازيم. (دكتر بهرام اميراحمديان/1378/ص 110 و 111)

ييلاق

در ييلاق، دام ها را صبح زود به چرا مي برند در صورتي كه فصل شيردوشي دامها باشد هنگام ظهر دم ها را به كنار چادر هدايت مي كنند و شير آنها را مي دوشند. پس از مدتي مجدداً دامها را به چرا برده تا هنگام غروب در مراتع مي چرانند. هنگام غروب آفتاب دام ها را به كنار چادر آورده و تا صبح روز بعد در قاش نگهداري مي كنند. در صورتي كه فصل شيردهي دام نباشد دام ها هنگام ظهر به اطراف چادر آورده نشده و صبح آنها را به چرا برده و شب به كنار چادر بر مي گردانند. اگر چراگاه با محل استقرار چادر فاصله زيادي داشته باشد از آوردن دام ها به كنار چادر خودداري كرده و گله را در كوه و صحرا نگه مي دارند. دام ها بسته به سردي و گرمي هوا و نيز وجود آب در منطقه جهت نوشيدن آب به كنار منابع آب برده مي شوند. در صورتي كه منبع آب در چراگاه وجود نداشته باشد خانوارها محلي براي آبشخور دام ايجاد و اقدام به آبياري دام ها مي كنند. در منطقه ييلاقي خوراك عمده دام علوفه تازه مراتع تشكيل مي دهد. در اواخر دوره بهره برداري از مراتع ييلاقي به سبب كاهش علوفه و يا فقدان پوشش گياهي چوپانان با چوبدستي خود به شاخ و برگ درختان جنگلي ضربه وارد كرده و ساقه هاي نورس و برگ درختان را به تغذيه دام ها مي رسانند. گاهي نيز شاخه هايي كه دور از دسترس باشد، بريده و جلوي دام ها مي ريزند. در منطقه ييلاقي اين كار با بريدن تنه درختان و ساقط كردن آن صورت مي گيرد كه اين امر سبب قطع درختان جنگلي و از بين رفتن تدريجي درختان شده است. كاه حاصل از اراضي كشاورزي ييلاقي نيز در پايان استقرار در ييلاق به مصرف دام ها مي رسد. در سال 1366 هر كيلوگرم كاه حدود 60 ريال و هر كيلوگرم جو تا حدود 100 ريال باشد ارزش داشته است.(منبع قبلي/ص 112 و 113)

قشلاق

مراتع در اوايل مراجعت از ييلاق به قشلاق داراي پوششي گياهي خشك شده و در بعضي موارد سبز است كه بلافاصله مورد بهره برداري قرار مي گيرد. چون مقدار علوفه اين مراتع محدود است پس از مدتي در حدود يك ماه كه از استقرار عشاير در قشلاق سپري شد رو به پايان مي گذارد و خانوارهاي بهره بردار ناچارند تا شروع دوره بهره برداري جديد كه در حدود اوساط بهمن ماه است دام هاي خود را تعليف دستي كنند. خانوارهايي كه داراي بهره برداري كشاورزي هستند مقداري از كاه و جو توليد شده دارند. كه به خوراك دام اختصاص مي دهند. ليكن خانوارهايي كه فاقد بهره برداري كشاورزي بوده و يا در صورت داشتن بهره برداري علوفه دام كم داشته و يا ندارند مجبورند در منطقه قشلاق خوراك دام خريداري كنند. بيشترين قيمت علوفه و خوراك دام در طي سال در منطقه قشلاقي در زمستان است. در سال 1366 در منطقه قشلاقي يك كيلوگرم جو بين 120-80 ريال و يك كيلوگرم كاه تا حدود 60 ريال به فروش رفته است. محل نگهداري دام در قشلاق اغلب در مناطق سرپوشيده شكاف غارها، طويله هاي سرپوشيده و يا چادر است. در مناطقي كه احتمال سرما نيست دام ها را در فضاي باز نگهداري مي كنند. در مدت اقامت و استقرار در قشلاق به علت اينكه دام ها نمي زايند از اوايل پائيز تا اواسط زمستان فعاليت شيردوشي و توليد فرآورده هاي شير متوقف مي شود. ليكن از اواسط زمستان به بعد تا اواخر فروردين كه هنوز خانوارها به ييلاق كوچ نكرده اند به مدت 45 روز دام ها زاييده و شيردوشي مي شوند. (منبع قبلي/ص112)

گوسفند

ميش بختياري از انواع بدون شاخ است البته در مواردي ميش شاخدار ديده مي شود. وزن گوسفند نر دو ساله در حدود 80 كيلوگرم و وزن گوسفند ماده دو ساله به حدود 50 كيلوگرم مي رسد. به طور معمول ميشها هر سال يك بره مي زايند. دوقلوزايي (در زبان بختياري جوموله) به ندرت ديده مي شود. نژاد گوسفند بختياري داراي دنبه اي دوفاق است در موقع حركت از گذرگاه هاي تنگ كوهستاني و پرتگاه هاي عميق اين نوع دنبه باعث حفظ تعادل حيوان مي شود. اگر گوسفند با دنبه يك تكه از اين پرتگاه ها گذر كند. مسلماً قادر به حفظ تعادل خود نخواهد بود. ميش هاي بختياري يك دسته در اوايل پائيز مي زايند و همان طور كه گفتيم، به علت كمبود علوفه، شير آنها بيشتر توسط بره خورده شده و دوشيده نمي شوند. دسته اي ديگر در اواسط زمستان مي زايند كه در مورد اخير شير آنها دوشيده شده و به مصرف تهيه لبنيات مي رسد. به علت مقاومت كم ميش در مقابل بيماري ها بختياري ها عقيده دارند كه اين حيوان مثل مرد است هرگاه كمرش خم شود ديگر راست نمي شود. (منبع قبلي/ ص 122)

بز

بز بختياري از نوع بز معمولي شاخدار است. نگهداري بز در بختياري ها به علت نياز شديد اين جامعه به محصولات اين حيوان است. موي بز را در بافت پوشش چادر و طناب مورد استفاده قرار مي دهند. از پوست بز انواع مشك ها را تهيه مي كنند بنا به همين خصلت بز از زندگي بختياري برابر حذف زندگي كوچ نشيني است. مراتع كوهستاني دور از دسترس توسط بز چريده مي شود. بز نر دو ساله و بالاتر (دوبره) هدايت گله را به عهده مي گيرد. اين حيوان با اينكه شير فراوان دارد و پوست درختان را خورده و باعث خسارت در امر كشاورزي مي شود در همان حال بسيار مفيد هم هست. توقع غذايي آن بسيار كم است. در مواقع كمبود علوفه، از برگ درختان تغذيه مي كنند. دوردست ترين مرتع كوهستان كه گوسفند نمي تواند به آنها رفته و چرا كند توسط اين حيوان چريده مي شود عمده محصولات لبني را از بز به دست مي آورند. نوزاد اين حيوان پس از 10 روز تغذيه از شير مادر به علف خوردن آموخته مي شود. در حالي كه در نوزاد گوسفند، اين خصيصه وجود ندارد و بره تا حدود 3 ماه از شير مادر تغذيه مي كند. «اين پستاندار از راسته تهي شاخان است. بز جزو اولين حيواناتي است كه توسط انسان اهلي شده است. عمر بز 9 تا 10 سال و به ندرت به 17 سال مي رسد. مرحله بلوغ آن بين 1 تا 5/1 سالگي و زمان حاملگي آن 5 ماه است. بعضي اوقات بزها در سال دوبار مي زايند. (6) (منبع قبلي/ ص 123)

فرآورده هاي پشم، مو و پوست

**الف) پشم:**

پشم گوسفند براي استفاده در صنايع دستي مورد مصرف خانوار چيده مي شود. پشم گوسفند علاوه بر تامين نيازهاي خانوار، مازاد آن به صورت پشم شسته نشده به فروش مي رسد. قيمت يك كيلوگرم پشم در سال 1366 برابر 600 ريال بوده است. پشم بره هاي نر را در سه ماهگي و يا چهارماهگي (بسته به رشد بره) مي چينند. به طور متوسط از هر راس گوسفند نر در حدود 4 كيلوگرم پشم در سال به دست مي آيد. در حالي كه هر گوسفند ماده سالانه كمتر از 2 كيلوگرم پشم مي دهد. پشم در سال يك مرتبه و معمولا اواسط خردادماه چيده مي شود. چيدن پشم گوسفند در فصل سرما سبب كاهش مقاومت حيوان در مقابله با سرما مي شود. (منبع قبلي/ ص 123 و 124)

**ب) مو:**

موي بز نيز براي استفاده از آن به عنوان مواد خام در تهيه طناب و بافت چادر چيده مي‌شود. معمولا در صورت نياز به موي بز اقدام به چيدن آن مي كنند. و در غير اين صورت موي بز كمتر چيده نمي شود و در صورت نياز سالي يك بار موي بز چيده نمي‌شود. به طور متوسط از هر بز سالانه در حدود 500 گرم مو به دست مي آيد. براي جلوگيري از صدمه ديدن بز در مقابل سرماخوردگي موي آن را اواسط تابستان مي‌چينند. (منبع قبلي/ ص 124)

**ج) پوست:**

پوست توليد شده در ايل بختياري به مصرف نيازهاي خانوار مي رسد. به علت دوري از مراكز خريد پوست مازاد بر مصرف به فروش نمي رسد مگر در حالتي كه خانوار در محلي مستقر باشد كه امكان دستيابي به مراكز خريد پوست وجود داشته باشد. از آنجائي كه مقدار مصرف گوشت دام در ايل بختياري ناچيز است به تبع همان توليد پوست نيز بسيار اندك بود و در صورت توليد به مصرف مي رسد. بختياري ها براي تامين گوشت اقدام به كشتن بز مي كنند زيرا قيمت يك راس بز ارزانتر از گوسفند است و از طرفي از پوست بز انواع مشك ها را تهيه مي كنند. (منبع قبلي/ ص 124)

خوراك

به سبب اقتصاد بسته اي كه در جامعه ايلي وجود داشته و هنوز هم به طور كلي اين اقتصاد دگرگون نشده است، خوراك اغلب خانوارهاي عشاير از مواد اوليه اي تهيه مي شود كه يا از طبيعت اطراف به دست مي آيد و يا اين كه حاصل فعاليت كشاورزي و دامي خانوارهاي كوچنده است. مقداري از مواد خوراكي حاصل از طبيعت را مي توان از گوشت شكار حيوانات و پرندگان وحشي و صيد ماهي به دست آورد. گوشت شكار در زمان حاضر به ندرت تهيه مي شود و علت آن از بين رفتن حيوانات قابل شكار از قبيل آهو و بز كوهي و گوزن است. غذاهايي كه در ايل مورد مصرف قرار مي گيرد در رابطه با زندگي شباني است. به غير از موادي نظير حبوبات (به استثناي ماش و عدس كه خانوارهاي عشايري خود آن را توليد مي كنند) برنج، چاشني ها (فلفل- زردچوبه- ليموعماني- رب گوجه فرنگي) همچنين محصولات جاليزي (از قبيل سيب زميني- پياز و گوجه فرنگي- سير- فلفل سبز) و غيره از فروشندگان محلي و يا از بازارهاي خريد تهيه مي شود. بقيه مواد توسط خانوارها توليد مي شود. خوراك كوچ نشينان بختياري از دو قسمت كاملا متفاوت يعني نان و خورش تشكيل مي شود كه هر يك از دو قسمت را در زير شرح مي دهيم:

قسمت اول: نان

نان در زندگي عشاير كوچنده نقش بسيار عمده اي را ايفا مي كند. اين ماده غذايي قوت غالب را در تغذيه جمعيت كوچنده را تشكيل مي دهد. پس مانده سفره و يا نان غير قابل مصرف خانوارها، به نوبه خود در دور تغذيه سگ نگهبان گله دار وارد مي شود. بختياري ها اصولا پنج نوع نان تهيه مي كنند. 1-نان تيري 2-نان بركوه 3- نان بلوط 4-نان ورچاله 5-نان گردو (منبع قبلي/ ص 210)

* 1. **نان تيري:**

نان تيري در بختياري ها ناني شبيه به نان لواش است كه به زبان بختياري ها به آن تيري مي گويند. ضخامت اين نان تا 2 ميلي متر. قطر آن بين 35 تا 40 سانتي متر و شكل آن دايره اي است . وزن تقريبي يك عدد نان تيري حدود 150 گرم است. اين نان از آرد گندم تهيه مي شود

**1-2-نان بَركوه:**

براي تهيه اين نان ابتدا گندم را در آسياب دستي كه به آن «آسك» مي گويند آرد مي شود. آرد مورد نياز براي پختن بركوه بايد خشن تر از آرد گندم معمولي باشد و تهيه آن بايد طوري باشد كه گندم كاملا پودر نشود سپس اين آرد را خمير كرده و در ظرفي قرار مي دهند. اين خمير را تا حدود 12 ساعت به حال خود مي گذارند تا مقداري ترشيده شود. سپس آن را براي پختن مصرف مي كنند. ضخامت نان بركوه در حدود 5-7 ميلي متر و قطر آن در حدود 30 تا 35 سانتي متر مي شود. نان بركوه پس از پخته شدن سوراخ سوراخ مي شود. شكل ظاهري آن شبيه پنير كهنه حفره دار مي شود اين نان بسيار زود هضم مي شود و از آن در ميهماني ها استفاده مي شود. (منبع قبلي/ ص 212)

**3-1- نان بلوط:**

ميوه بلوط توسط زنان و مردان از درخت چيده مي شود. عمل پوست گيري ميوه بلوط را «كيكه» مي گويند. بلوط ها پوست گرفته شده را درون چاله اي به نام «لهه» كه در آن آتش افروخته اند مي ريزند و پس از قرار گرفتن بلوط در لهه مقداري آتش نيز بر روي بلوط ها مي ريزند تا حرارت حاصل از بالا و پائين آن را كاملا بپزد. پس از گذشت مدتي لهه را خاموش مي كنند و بلوط ها را از آن بيرون مي آورند و در آفتاب پهن مي كنند تا كاملا خشك شود. سپس بلوط ها را در آسياب دستي آرد مي كنند. پس از اين كه بلوط ها آرد شد ماده حاصل را با آب جوش خمير مي كنند. خمير به دست آمده را سه روز گرم نگه مي دارند تا كاملاً به عمل بيايد و به اصطلاح محلي «تب» كند. پس از گذشت سه روز خمير بلوط را درون كيسه ريخته و با آب سرد مي شويند. در اثر شسته شدن خمير با آب سرد مزه تلخ آن از بين رفته و خمير ترش مي شود. آرد بلوط را پس از شسته شدن هنگامي كه هنوز آب دارد آسياب كنند. آرد حاصل را روي دستمالي قرار مي دهند تا آب آن گرفته شود. اكنون خمير بلوط براي تهيه نان بلوط آماده است. خمير را بر روي تاوه قرار مي دهند و در زيرتاوه آتش ملايم فراهم مي كنند. تا بلوط پس از پخته شدن به رنگ قهوه اي سوخته و كمي متمايل به سياهي در آيد. نان بلوط را به زبان لري بختياري «گلگِ بلوط» مي گويند.

**4-1-نان ورچاله**

نان ورچاله نوعي نان بختياري است كه برخلاف نان تيري اولا در تهيه آن از مايه خمير و يا خمير ترش استفاده مي شود، ثانياً ضخامت آن بيشتر از نان تيري است. براي تهيه نان ورچاله ابتدا در ظرفيكه مي خواهند در آن خمير تهيه كنند به مقدار مورد نياز آب مي ريزند تا كليه خمير در آب حل شود. سپس تفاله هاي موجود را از آن خارج مي كنند و در محلول به دست آمده به مقدار مورد نياز آرد اضافه كرده و خميرتهيه مي كنند. خمير حاصل را به مدت حداقل 3 ساعت به حال خود مي گذارند تا ور بيايد. بعد آن را پشت تابه اي كه بر روي اجاق قرار داده شده است با ضخامتي در حدود يك سانتي متر پهن كرده و مي پزند. (منبع قبلي/ ص 214)

**5-1-نان گردِه**

نان گرده ابتدائي ترين طريقه تهيه نان است كه هنوز هم متداول است . براي تهيه اين نان نيازي به وسايل پخت و پز نيست. در اين نوع پخت نان تنها وسيله مورد نياز ظرف تهيه خمير است. شايد در بعضي مواقع به علت نبودن ظرف در چيز ديگري از جمله پوست بز و يا سفره هم مي شود خمير را تهيه كرد. براي تهيه اين نان ابتدا روي زمين آتش برپا مي كنند. سپس آرد را با افزودن آب به خمير تبديل مي كنند. خمير اين نوع نان را سفت تر از ساير اقسام نان درست مي كنند. بعد از اين كه خمير آماده شد آتش را از روي زميني كه بر روي آن افروخته اند كنار مي زنند و در بستر داغ آتش، مقداري از آتش گل انداخته را بر روي خمير مي ريزنند بدين ترتيب خمير از بالا و پائين حرارت ديده و نان پخته مي شود. (منبع قبلي/ ص 214)

قسمت دوم: خورش

غذاهايي كه مورد مصرف خانوارها قرار مي گيرد داراي دو منشا عمده است. يكي غذاهايي كه منشا گياهي دارند، ديگري غذاهايي كه منشا حيواني دارند.

غذاهايي كه منشا گياهي داشته و صرفاً از گياهان و لبنيات تهيه مي شوند به شرح زيرند:

* 1. **توف**

ابتدا دوغ را مي پزند و سپس آن را درون پارچه اي ريخته و آب آن را مي گيرند. ماده حاصل را با افزودن كمي نمك همراه با نان مي خورند. گاهي با افزودن مقداري كره به توف آن را مصرف مي كنند. كه در حالت اخير به آن توف كره مي گويند. (منبع قبلي/ص216)

**2-2-كشك**

كشك را با افزودن مقداري آب مي جوشانند. پس از آنكه اين مايع خوب جوشيد مقداري پياز داغ و نمك به آن افزوده و همراه نان مصرف مي كنند. (منبع قبلي/ص216)

**3-2-تل كنگر**

گياه كنگر را با آب مي پزند، پس از آن كه كنگر پخته شد آب آن را مي گيرند و دور مي‌ريزند. بعد به آن ماست افزوده و همراه با نان ونمك مصرف مي كنند. در خانوارهاي فقير به جاي ماست دوغ به كار برده مي شود. (منبع قبلي/ ص 216)

**4-2-تل ريواس**

ريواس را در آب مي جوشانند. سپس آب آن را گرفته و بيرون مي ريزند و با افزودن مقداري ماست آن را با نان مي خورند. (منبع قبلي/ ص 217)

**5-2-تل موسير**

موسير را در آب مي جوشانند تا تلخي آن گرفته شده و شيرين بشود. بعد آب آن را گرفته و با افزودن ماست با نان مي خورند. (منبع قبلي/ ص 217)

**6-2-تل كلوس**

كلوس (كرفس كوهي) را مي شويند و سپس آن را تا اندازه اي كه تلخي آن گرفته شود مي پزند. بعد با افزودن ماست با نان مي خورند. (منبع قبلي/ ص 217)

**7-2-اوسيب**

سيب زميني را در آب مي پزند. سپس پوست آن را گرفته و تكه تكه مي كنند. مقداري پيازداغ نمك، فلفل، زردچوبه، رب گوجه فرنگي، به سيب زميني اضافه كرده و در ظرف مي ريزند، و مقداري آب به آن مي افزايند. مخلوط حاصل را پس از حرارت دادن با نان مصرف مي كنند.

**8-2-اوترشي**

دانه انار و پياز داغ را با افزودن آ‌ب و نمك و فلفل و زردچوبه به درون ظرفي حرارت داده و مي پزند. پس از پخته شدن اين مخلوط با نان مصرف مي كنند. گاهي در اين غذا مغز گردو- كشمش و يا خرما نيز به كار مي برند. در ميهماني ها تخم مرغ را آب پز كرده و خرد مي كنند و به آن مي افزايند. اين غذا نيز با نان خورده مي شود. (منبع قبلي/ ص 217)

**9-2-آش كشك**

ابتدا برنج را در آب مي پزند تا قبل از اينكه آب آن تبخير شود مقداري تره ، پرموسير و يا لوپو (گياهي محلي) در آن ريخته و بعد با افزودن كشك همراه نان به مصرف مي رسانند. (منبع قبلي/ص 217)

**10-2-آش شير**

برنج را در آب مي پزند وقتي آب آن كاسته شد، درون آن شير را اضافه كرده و حرارت مي دهند تا بجوشد بعد آن را با نان و يا بدون نان مصرف مي كنند.(منبع قبلي/ص 217)

**11-2-پل دوغ**

ابتدا دوغ را مي جوشانند و سپس برنج را به آن اضافه كرده و مي جوشانند. پس از پخته شدن آن را درون سيني مي ريزند. در وسط سيني حفره اي در غذا به وجود مي آورده و در آن روغن داغ مي ريزند. سپس آن را درون سفره مي گذارند. موقع خوردن از اين حفره روغن را با قاشق برداشته و با غذا مخلوط كرده مي خورند. (منبع قبلي/ص 218)

**12-2-شله داغ**

همان پل دوغ است كه در آن زرد چوبه و ادويه افزوده باشند. (منبع قبلي/ص 218)

**13-2-شله كشك**

برنج را با آب مي پزند و در آن كشك مي ريزند و سپس آن را بر روي آتش به هم مي‌زنند و در پايان با افزودن نمك و دوغ به مصرف مي رسانند. (منبع قبلي/ص 218)

**14-2-گمنه**

گندم را به صورت بلغور در مي آورند و آن را مانند برنج دم مي كنند و با افزودن روغن مصرف مي كنند. (منبع قبلي/ص 218)

**15-2-كباب**

بختياري ها دو نوع كباب مصرف مي كنند يكي گوسفند (گوشت بز و بزغاله، گوسفند و بره) و ديگري كباب جوجه است. براي تهيه كباب از گوشت دام از سيخ هاي بلندي استفاده مي كنند. تكه هاي بزرگي از گوشت را به اين سيخ ها وصل كرده و بر روي آتش قرار مي دهند. پرندگان را نيز پس از كشتن، تميز كرده و لاشه آن را از وسط باز و به صورت يك تكه در سيخ زده بر روي اجاق قرار مي دهند. (منبع قبلي/ص 218)

**16-2-كباب جگر**

اين نوع كباب از جگر گوسفند و بره و يا بز و بزغاله تهيه مي شود. ابتدا جگر حيوان را به صورت يك تكه به سيخ زده و آن را روي آتش مي گذارند تاكمي پخته شود. سپس آنرا تكه تكه كرده و هر تكه را به لفافي از چربي حيوان پيچيده و سيخ مي كنند. سيخ ها را روي آتش قرار مي دهند. در اثر گرماي آتش جگر همراه چربي كباب مي شود. اين نوع كباب بسيار خوشمزه و مقوي است. (منبع قبلي/ص 219)

پوشاك:

پوشاك بختياري ها از نوع پوشاك لري است. اگرچه در اثر مبادلات بازرگاني و شكسته شدن بازار بسته ايل و ايجاد راه هاي ارتباطي، پوشاك شهرنشينان نيز در اين جامعه رسوخ كرده است، ليكن هنوز سنت هاي پيشين در مورد استفاده از پوشاك به خصوص درباره زنان وجود دارد و از گذشته هاي دور به جاي مانده است.

«عادات و اخلاق جماعت بختياري اغلب عادات قديمه ايران است. زن هاي بختياري ها همان لباس دوره ساساني را مي پوشند كه به لباس زن هاي زردتشيتيان بي شباهت نيست» (1) (سردار اسعدي/ ص 198)

الف- پوشاك مردان

پوشاك مردان بختياري عمدتا شامل كلاه، پيراهن ساده، شلوار گشاد، چوقا (بالاپوش) شال كمر و كفش (گيوه) است. (دكتر بهرام اميراحمديان/ 1378/ ص 222)

1. **كلاه:** تمام مردان بختياري بدون استثنا از بزرگ و كوچك از كلاه استفاده مي كنند. مردان بدون كلاه در اجتماعات ظاهر نمي شوند. كلاه مردان از نوع كلاه نمدي است. معمولا كلاه را در قسمت پس سر مي گذارند. در استفاده از كلاه سلسله مراتبي رعايت مي شود. كلاه كودكان نمدي سفيد رنگ است در صورتي كه كلاه مردان سياه رنگ و مختص به خود آنان است. طوايف هفت لنگ بختياري از كلاه نمدي سياه رنگ استفاده مي كنند. كه داراي بدنه عمود بر سقف كلاه است. سقف كلاه نسبت به بدنه حالت قائم دارد كه به آن كلاه خسروي مي گويند. طوايف چهارلنگ عمدتاً از كلاه نمدي شتري رنگ معروف به كلاه دزفولي استفاده مي كنند.

**چوقا:** نوعي بالاپوش مردانه در ايل بختياري است. قبل از متداول شدن چوقا كه مصادف با اوايل سلطنت رضا شاه بود بختياري ها از نوعي سرداري استفاده مي كردند كه به آن «قُبا= قَبا» مي گفتند. اين چوقا «چوقاليوسي» نيز مي گويند. اصل چوقا از منطقه اي به نام «ليوس» از لرستان است كه به همين سبب آن را چوقاليوس مي نامند. در طي سال ها كه چوقا وارد منطقه بختياري شد، زنان بختياري چگونگي بافت آن را آموختند. در حال حاضر چوقا توسط زنان عشاير بختياري بافته مي شود. بيشتر زنان طايفه هاي بختياري به فن چوقابافي آشنايي دارند. مواد اوليه عمدتاً توسط زنان ايل و از پشم گوسفندان تهيه مي شود. (منبع قبلي/ص 223)

**3- شلوار:** شلوار مردان بختياري همان شلوار مردان لر است، برشي ساده دارد. عرض آن از پائين تا به كمر، يكسره پهن و در حدود نيم متر هر يك ساق است. دو ساق شلوار را ميانساقي به هم مي پيوندند. كمر شلوار ليفه دار است. (منبع قبلي/ص 224)

**4-پيراهن:** پيراهن مورد استفاده مردان بختياري از انواع پيراهن هاي معمولي يقه دار است. گاهي از پيراهن هاي تريكو نيز استفاده مي كنند. معمولا مردان بختياري خصوصا افراد مسن ايل از پيراهن سياه رنگ استفاده مي كنند. (منبع قبلي/ص 225)

**5-كفش:** در گذشته هاي نه چندان دور كه كالاهاي شهري هنوز به داخل جامعه عشاير نفوذ نكرده بود كفش مردان را عمدتاً گيوه تشكيل مي داد. بهترين نوع گيوه در ييلاق توسط گيوه كشان شهر كرد و بروجني تهيه مي شود. (منبع قبلي/ص 225)

ب- پوشاك زنان

پوشاك زنان بختياري عمدتاً شامل روسري، پيراهن، تنبان (شليته) و كفش است.

1. **پوشش سر:** زنان بختياري براي پوشاندن سر خود از لچك دستمال مي‌نا استفاده مي كنند كه به شرح هر يك از آنها مي پردازيم. (منبع قبلي/ص 229)

* **لچك:** لچك نوعي روسري كوچك است كه موي سر را از وسط سر تا قسمت پس سر مي پوشاند كه آن را با سنجاق سر به مو مي بندند.
* **دستمال:** براي جلوگيري از پريشان شدن مو و زلف،زنان بختياري دستمالي سياره رنگ را چند تا مي كنند تا عرض آن به حدود 3 سانتي متر برسد. سپس آن را به پيشاني قرار داده و از پشت سر دو طرف آن را گره مي زنند.
* **مي‌نا:** مي‌نا نوعي روسري توري زنانه است. اين نوع روسري از توري مربع شكل به ضلع 100 سانتي متر به رنگ هاي صورتي، قرمز سبز و آبي روشن يا ديگر رنگ هاي شاد دوخته مي شود. مي نا را معمولا زنان جوان به كار مي برند.

**2-پيراهن:** پيراهن زنانه را به زبان لري «پيرهن» مي گويند. گاهي به آن «چووه» نيز گفته مي شود. اين نوع پيراهن ساده است و بعضي اوقات دامن آن را در طرفين چاكي به طول 30 سانتي متر از پائين تا كمر دارد.

**3-تنبان قري:** دامن زن بختياري را به زبان لري تنبون قري مي گويند. براي تهيه تنبان قري در حدود 10 متر پارچه به كار برده مي شود. طول اين نوع دامن از كمر تا قوزك پا است. ص 227

**4-پاكيش:** زنهاي بختياري در زير دامن نوعي زير شلواري به نام پاكش به تن مي كنند كه در حقيقت همان زير شلواري است. در قسمت كمر براي پاكش ليفه اي مي دوزند و در آن كش قرار مي دهند. ص 227

**5-كفش:** زنان بختياري در گذشته اي نه چندان دور گيوه مي پوشيدند. در زمان بررسي حتي يك مورد هم گيوه زنانه مشاهده نشد. كفش زنان را همان گالش از نوع لاستيكي و پلاستيكي ماشيني تشكيل مي دهد.

علاوه بر مواردي كه گفته شد زنان ايل از زينت آلات بدلي از قبيل گوشواره، گلوبند سربندها و غيره نيز استفاده مي كنند. اين نوع زينت آلات بيشتر توسط كولي ها ساخته مي شود. زنان شاخه هفت لنگ ايل بختياري به علت پاي بندي به سنن ايل كه احترام گذاردن به مردگان است اغلب سياه پوش بودند. هفت لنگها در موقعي كه بستگان خود را از دست مي دهند موظف هستند تا پايان سالگرد فوت اقوام خود لباس سياه خود را از تن خارج نكنند. در بعضي مواقع هنوز سالگرد از دست رفته اي پايان نيافته فرد ديگري فوت مي كند و زنان ناگزيرند لباس سياه خود را همچنان نگه دارند. بنابراين سنن زنان شاخه هفت لنگ در طول مدت بررسي كه بيش از دو سال بود هميشه لباس سياه به تن داشتند. در شاخه چهارلنگ ايل اين رسم چندان متداول نبوده و لذا زنان را اغلب با لباس هاي رنگارنگ مي توان ديد. (منبع قبلي/ص 228)

مسكن:

اصولا زندگي كوچ نشيني مترادف با زندگي چادرنشيني است. مسكن در زندگي كوچ نشينان بنا به ضرورت و محيط جغرافيايي در همسازي با محيط انتخاب مي شود. مفهوم وابستگي اين نوع زندگي به مسكن با آنچه در زندگي يكجانشيني به كار برده مي شود فرق دارد. جابجائي سالانه از دو محيط جغرافيايي متفاوت از نظر اقليمي نوعي از مسكن را پديد مي آورد كه قابل جابجائي و استفاده باشد.

مسكن اصلي كوچ نشينان بختياري چادر است. اگرچه با گسترش فرهنگ يكجانشيني استفاده از مسكن ثابت در طي مدتي از سال در اين ايل مشاهده مي شود ليكن در بيشترين مدت استقرار در ييلاق و مسير رفت و برگشت در ايلراه از چادر استفاده مي شود. در منطقه قشلاقي قلمرو و ايل در مناطق كوهستاني شهرستان هاي دزفول- مسجد سليمان و ايذه به علت سردي هوا از ساختمان و زاغه براي سكونت استفاده مي شود. ليكن در ساير مناطق قشلاقي كه برودت هوا كمتر از كوهستان است چادر مورد استفاده قرار مي‌گيرد. (دكتر بهرام امير احمديان/ 1378/صص 183)

چادر :

به زبان بختياري چادر را «بهون يا بوهون» مي گويند. بهون هم به معني شكل فيزيكي آن و هم به فضاي ايجاد شده به عنوان يك واحد مسكوني به كار برده مي شود در هر بهون يك خانوار زندگي مي كنند كه از نظر جامعه شناسي بيشتر يك خانواده است تا يك خانوار زيرا اصطلاح خانوار جمع افرادي را شامل مي شود كه تحت شرايطي براي هدف معين در يك مكان مشترك زندگي كرده با هم همخرج بوده و معمولا با هم غذا مي خورند و در خانوار خويشاوندي شرط نيست در صورتي كه در خانوار عشايري كاملا روابط خويشاوندي و هم خوني مطرح بوده است و اساس يك خانوار را تشكيل مي دهد. اصولا در فضاي بهون يك خانواده زن و شو.هر و تعدادي فرزند زندگي مي كنند اغلب خانوارها به صورت خانواده گسترده است بدين معني كه پسر خانواده پس از ازدواج نيز اغلب از خانواده اصلي جدا نشده و در آنجا همراه با همسر خود در همان بهون پدري به زندگي اقتصادي و اجتماعي خويش ادامه مي دهد. ازدواج پسر خانواده و وضعيت بعد از ازدواج در حالت زير اتفاق مي افتد: (منبع قبلي/ ص 186)

1. پسر خانواده پس از ازدواج همسر خود را به خانه آورده و در همان چادري كه خانواده اش زندگي مي كند همراه آنان زندگي مشترك را آغاز مي كند در اين حالت تغذيه و اقامتگاه مشترك بوده و درآمدها نيز مشترك است.
2. پسر پس از ازدواج از خانواده جدا شده و با همسر خود در چادري كه در كنار چادر خانواده اصلي است به زندگي ادامه مي دهد و هنوز خرج خوراك و درآمد خود را از خانواده اصلي جدا نكرده و در واقع يك خانوار با دو اقامتگاه بوجود آمده است.
3. پسر خانواده پس از ازدواج از خانواده اصلي جدا شده و با همسر خود در چادر ديگري زندگي كرده و استقلال در تغذيه دارد ليكن از نظر توليد وابسته به خانواده اصلي بوده و مراحل مختلف توليد به طور اشتراكي با خانوار اصلي انجام مي گيرد. سرمايه توليدي خانوار جديد مانند دام- مرتع و وسايل توليد زمين كشاورزي به طور اشتراكي بوده و در همان مجموع توليدي خانواده اصلي قرار دارد و خانوار جديد با اين وضعيت به زندگي ادامه مي دهد.
4. پسر خانواده بعد از ازدواج از خانواده از واحد توليد دامي (مالي) جدا شده و در مال ديگري به حيات اقتصادي و اجتماعي خويش ادامه مي دهد در اين حالت فرزند فقط روابط خويشاوندي و فرهنگي و اجتماعي خود را با خانوار اصلي حفظ كرده و روابط اقتصادي خود را از خانوار اصلي قطع كرده است. در اين حالت امكان دارد در بعضي مواقع كه بين پدر و پسر اختلاف بروز كند فرزند حتي از واحد توليد (مال) مربوط به خانواده پدري جدا شده و به مال ديگري بپيوندد. بنابراين هركجا صحبت از بهون مي شود خانواري در نظر گرفته مي شود كه همان خانواده بوده و نيز شامل حالت (1) خواهد بود. در ثاني حالت غالب اين است كه در ابتدا بدان اشاره شد و آن عبارتند از خانواري كه پدر و مادر و فرزندان در يك چادر زندگي مي كنند (منبع قبلي/ ص 187)

**مسكن**

1-ساخت فيزيكي چادر:

بهون از نظر فيزيكي از دو قسمت تشكيل مي شود:

1- پوشش چادر 2-وسايل برپا كردن و نگهداري

**1-پوشش چادر:** بهون بختياري از موي بز بافته مي شود. بافت آن همانند جاجيم بوده و از آن دو رشته تار و پود تشكيل مي شود. هم تار و هم پودر آن از موي بز است ابتدا موي حيوان را با قيچي مي چينند سپس آن را تميز كرده و كرك را از آن جدا كرده علت جدا كردن كرك بز از موي آن است كه كرك را آنت بيد از بين مي برد و هرگاه در بافت بهون وجود داشته باشد در اثر بيدزدگي قسمت هايي كه در تار و پود كرك داشته باشد باعث از هم گسيختگي بافت همان قسمت شده و ايجاد شكاف مي كند. در صورتي كه موي بز از بيدزدگي مصون مانده و سالها دوام خواهد داشت. موي بز را پس از چيدن و جدا كردن كرك مي ريسند رشتن نخ به وسيله دوك چوبي كه به آن «پره» مي گويند توسط زنان انجام مي گيرد و پس از آماده شدن نخ آن را دولا مي كنند و بسته به مورد استفاده نياز در روي زمين به درازاي مورد دلخواه جله كشي مي كنند هر قطعه‌اي كه به اين صورت بافته مي شود «لت بهون» مي گويند. اصولا لت بهون همانند تخت هاي جاجيم به صورت نوار بافته مي شود پس از آماده شدن لت هاي بهون به تعداد مورد نياز آنها كنار هم گذاشته و از پهنا با نخ (موي بز) به هم مي دوزند. يك تخته بهون به طور متوسط از 15 تا 20 متر تشكيل مي‌شود كه از درازا به هم مي دوزند. پهناي متوسط بهون در حدود 35 سانتي متر است. درازاي بهون همان طور كه قبلا گفته شد بستگي به بزرگي و كوچكي (متناسب با مورد مصرف و نيز وضعيت اجتماعي و اقتصادي صاحب آن) دارد و از 6 تا 10 سانتي متر در نوسان است. (منبع قبلي/ ص 166 و 167) هر لت بهوت در درازا به فاصله هاي cm150 در عرض داراي سوراخ هايي است كه براي جابجائي هواي داخل چادر پيش بيني مي شود. لت هاي بهون در دو طرف كه در طرفين چادر است آويزان مي شود. در دو انتهاي لت هاي بهون رشته هايي جهت تزئين از جنس هاي لت در نظر گرفته مي‌شود. كه داراز اين رشته ها (شرابه ها) به حدود cm15 مي رسند. و از طرفين آويزان مي شوند اين رشته ها علاوه بر جلوگيري از شكافته شدن هنگام نصب زيبايي خاصي نيز بوجود مي آورند لت هاي كناري بهون (در جلو و عقب چادر) در سمت بيرون در فاصله هاي تقريباً m1 داراي قلابهايي است كه در شيرازه لت ها بافته مي شوند و براي نصب چادر و طناب كشي جهت نگهداري آن استفاده مي شود. به اين قلاب ها (گوشه جا) مي گويند يك تخته بهون در حدود k/gr100 وزن دارد. (منبع قبلي/ ص 187-188-189)

2-1- وسايل نگهدارنده چادر

بهون را در دو رديف ديرك به حالت عمودي نگه مي دارند يك رديف در جلوي چادر و يك رديف در وسط چادر قرار داده مي شوند. ديرك هايي كه در جلوي چادر نصب مي شود در راس داراي (دو شاخه) است و به نام (پيشتر) خوانده مي شود. بلندي اين ديرك ها تا m2 و قطر آن در حدود cm15 بوده و عموما از چوب بلوط تهيه مي شود و بسيار با دوام و محكم هستند. راس ديرك كه دو شاخه است در جلوي چادر در قلاب هاي مخصوصي در گوشه ها قرار گرفته و به وسيله ريسمان از طرف ديگر به زمين نصب مي شود. اين طناب ها را تيرك مي نامند. تعداد اين تيرك ها بسته به بزرگي و كوچكي چادر متفاوت بوده و بين 3 تا 5 عدد متغير است. ديرك مياني چادر را «درك» يا سيم مي نامند. بر خلاف (پيشته) ديرك هاي مياني در راس دو شاخته نبوده و در آنجا در سوراخ تخته اي به نام (تل) قرار داده مي شوند. تل عبارتند از تختي از به قطر تقريبي cm2 و ابعاد cm10\*50 راس ديرك مياني بين اين تخته و چادر قرار گرفته و از سوراخ شدن چادر و ايجاد منفذ جلوگيري مي كند تعداد اين ديرك هاي مياني نيز همانند پيشته نسبت به بزرگي وكوچكي چادر متفاوت بوده و به تعداد همان ديرك هاي جلويي و به موازات آنها قرار مي گيرند. اين ديرك ها از پائين به زمين فرو رفته و در روي زمين قرار مي گيرند و هنگام جمع كردن چادر به راحتي جدا مي شوند.

2-نحوه اتصال بندهاي چادر به زمين

اتصال بندهاي چادر به زمين تحت عوامل جغرافيايي محيط به دو صورت انجام مي گيرد:

**الف) در مناطق كوهستاني:** چون در اين مناطق خاك كمي وجود دارد و در صورت وجود خاك قشر آن نازك است بنابراين بندهاي چادر را نمي توان به راحتي در زمين نصب كرد و استفاده از ميخ چادر امكان پذير نيست در اين مناطق بند چادر به سنگ هاي كوهستان نصب مي شود. و يا اينكه قطعات بزرگ سنگ را به نزديك چادر آورده و در محل مناسب قرار داده و بندهاي چادر را به آن نصب مي كنند براي اتصال طناب چادر به سنگ از شاخه هاي جنگلي استفاده مي كنند. بدين ترتيب كه شاخه هايي از درخت را انتخاب و در محل اتصال شاخه ها به هم در جايي كه دو شاخه ايجاد شده بند چادر را گير كرده و بقيه ساقه را به زير سنگ مي گذارند. به اين شاخه ها و مجموع بند چادر و سنگ «هَرِكه» مي گويند در مناطق كوهستاني كه فاقد جنگل باشد بندهاي چادر را به دور سنگ محكم گره مي زنند. (منبع قبلي/ ص 189)

**ب) در قسمت مناطق جلگه اي:**

در اين مناطق بندهاي چادر را به وسيله ميخ هاي چوبي كه به آن «مي» مي گويند محكم كرده و ميخ چوبي را به زمين مي كوبند و در بعضي مواقع در صورت وجود ميخ طويله (سمار) بند چادر را به حلقه اين ميخ ها بسته و سپس آن را در زمين كوبيده و بند را محكم مي كنند.

محل نصب چادر:

محلي را كه چادر در آن افراشته مي شود «جاوارگه» و چادر را «وارگه» مي گويند بنابراين كلمه وارگه مساوي با بارگاه برابر واژه واحد مسكوني به كار برده مي شد. جاوارگه جايي است كه ساليان دراز خانواده از آن استفاده مي كند پس از بازگشت ايل خانوار در همان جاروگه مخصوص به خود چادر را برپا مي كند اين محل فقط به همان خانوار تعلق دارد و خانوارهاي ديگر حق استفاده از آن را ندارند. استفاده از اين محل براي خانوار به عنوان حق در نظام كوچ نشيني شمرده مي شود. اين واژه برابر واژه «يورت» عشاير ترك زبان به كار برده مي شود. (منبع قبلي/ ص 190)

فهرست منابع و مأخذ:

1. امير احمديان/ بهرام/ ايل بختياري/ انتشارات دشتستان/ سال 1378.
2. امان اللهي بهاروند/ سكندر/ كوچ نشيني در ايران/ انتشارات علمي و فرهنگي/ سال 1360
3. باقري/ قباد/ بختياري در گذر زمان/ انتشارات آياد/ سال 1378.
4. بارت/ فردريك/ شناخت كلي ايلات و عشاير/ مترجم پرويز ورجاوند/ انتشارات موسسه مطالعاتي و تحقيقاتي اجتماعي/ سال 1344.
5. ترابي/ علي اكبر/ مباني مردم شناسي/ انتشارات چهر/ سال 1353.
6. روح الاميني/ محمود/ مباني انسان شناسي (گردشهر با چراغ)/ انتشارات عطار/ سال 1377.